



مامان زیبای انقلاب

پیش از انقلاب یعنی از زمانی که کلاس سوم یا چهارم بود به پدر نشان داد که «جَنَمِ» فرزند اول خانواده بودن را دارد. اعلامیه‌ها را در جوراب یا کفش‌هایش می‌گذاشت و جابه‌جا می‌کرد. پدر به او آموخته بود که این کارها را باید مانند رازی بین او و خودش پنهان نگه دارد. حتی طاهره را برای این موضوع آماده کرده بود که اگر او را دستگیر کردند و کتک خورد، باز هم چیزی نگوید و فقط سکوت کند. طاهره حتی زمانی که نوجوان شده بود بازهم از این کارها دست برنداشت و از «ب» بسم‌ا... جنگ تا پایان آن، از هر کاری که از دستش بر می‌آمد دریغ نکرد؛ از پرستاری و پانسمان زخم رزمنده‌های مجروح گرفته تا سرکشی به خانواده رزمنده‌ها، دوختن پشه‌بند و بافت لباس گرم برای رزمنده‌هایی که در خط مقدم بودند و حتی رساندن خبر شهادت پسر، برادر، پدر و همسر به خانواده‌شان؛ انگار شده بود آچار فرانسه جبهه‌ها!

طاهره زیبایی دلیل تمام کارهای انقلابی‌اش را، از دوران دبستان تا زمانی که پا به سن گذاشت و به «مامان زیبا» معروف شد، شیوه تربیتی پدرش می‌داند. تا ابتدایی درس خوانده است و بعد از آن در بحبوحه جنگ دیگر درس را ادامه نداد.

۱۵ سال بیشتر نداشت که عروس خانواده یکی از اقوام شد. اوایل خرداد زندگی مشترکشان شروع شد. به قول خودش، همسرش از انقلابی‌های سرسخت بود. عروسی‌شان خیلی مختصر برگزار شد و خانواده با سلام و صلوات، او را به خانه بخت فرستادند. درست ۳ ماه بعد، ۳۱ شهریور جنگ شروع شد. طاهره هنوز نوعروس بود، اما نه تنها از اینکه شوهرش به جبهه نرود، دم نزد؛ بلکه خودش هم راهی دوره آموزشی شد تا هر کاری از دستش برمی‌آید در پشت جبهه انجام بدهد.

همان زمان در یک دوره سه‌ماهه مجموع آموزش‌های نظامی را آموخت تا در صورت نیاز آمادگی اعزام به جبهه داشته باشد. زیر و بم تمام سلاح‌ها از کلاشنیکف گرفته تا کلت و ژ ۳ و کار با سی ۴ و پرتاب نارنجک را یاد گرفت.

طاهره می‌گوید: زمانی که پدرم از جبهه به مرخصی آمده بود، در حد دیداری کوتاه او را دیدم و خودم راهی جبهه شدم. ۱۵ روز از طریق سپاه مشهد به سوسنگرد، پل کرخه و بستان رفتیم. اوضاع خیلی بد بود. از بستان چیزی جز بیابان باقی نمانده بود. پلدختر بودیم که آژیر به صدا درآمد. وضعیت قرمز شده بود. به پناهگاه رفتیم و ۲۴ ساعت تا زمانی که وضعیت سفید شود در آن جا ماندیم.

او بعد از آن ۱۵ روز به مشهد آمد و در بیمارستان امدادی، قائم (عج) و امام رضا (ع) پرستاری از مجروحان را آغاز کرد. عضو گروه انصارالمجاهدین هم بود. اعضای این گروه آمار رزمنده‌های هر منطقه را در دست داشتند، به خانواده آن‌ها سرکشی می‌کردند و اگر کم و کسری داشتند برای آن‌ها فراهم می‌کردند. طاهره در آن سال‌ها از هیچ کاری دریغ نمی‌کرد، به حدی که به گفته خودش، آن مواقع انگار زمان برای خودش هم نداشت و همیشه در حال کار بود. اما وقتی کار به اینجا رسید که باید خبر شهادت رزمنده‌ها را به خانواده‌هایشان برساند، خیلی برایش سخت بود.

اکنون طاهره با وجود این که در ششمین دهه از زندگی خود است باز هم از کارهای خیرخواهانه‌اش دست برنداشته است؛ از نظر او همیشه راهی هست که بتوان به مردم خدمت کرد. او حالا راوی خاطرات گذشته که بخشی از تاریخ این کشور است نیز هست.

۱. <https://mashhadchehreh.shahrarnews.ir/fa/news/۸۲۲/%D۸%AF%D۸%AE%D۸%AA%D۸%B۱-%D۸%A۷%D۹%۸۶%D۹%۸۲%D۹%۸۴%D۸%A۷%D۸%AA-%D۹%۸۸-%D۸%B۲%D۹%۸۶-%D۸%B۱%D۸%B۲%D۹%۸۵%D۹%۸۶%D۸%AF%D۹%۸۷->